

مقدمه

اسطوره از مفاهیمی است که همواره با ادبیات پیوند تنگاتنگی داشته است چنانکه به باور برخی سرنوشت یکی وابسته به دیگری است (روتون، ۱۳۷۸: ۷۴). اگرچه اسطوره‌ها در ابتدا روایات قدسی و مینوی بوده‌اند که از نخستین‌ها صحبت کرده و تا حدودی وظیفه بیان جهان‌بینی مردمان جهان باستان را بر عهده داشته‌اند (الیاده، ۱۳۶۳: ۱۴)، اما این بدان معنا نیست که امروزه اسطوره‌ها دیگر وجود ندارند. با مطالعه در آثار شکل‌گرفته در عصر جدید می‌توان گفت که اسطوره مختص زمان گذشته نیست و اسطوره‌ها در آثار ادبی دوره‌های گوناگون به چشم می‌خورند، تا آنجا که در آثار ادبی پدیدآمده در دوره معاصر می‌توان ادامه حیات اسطوره‌های پیشین را که دست‌مایه کار نویسندگان و شاعران قرار گرفته است دید. از این رو باید گفت چه در غرب، و چه در کشور خودمان، نه تنها از ارزش اسطوره‌ها کاسته نشده، بلکه درک بسیاری از آثار نویسندگان و شاعران تنها به واسطه آگاهی از دانش اسطوره امکان‌پذیر است (اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۴).

با این حال شکل اسطوره‌ها در آثار ادبی معاصر نسبت به آثار کهن تنوع بیشتری دارد؛ زیرا هنرمندان معاصر علاوه بر به‌کارگیری برخی از اساطیر کهن در آثار خویش، با تغییراتی در آنها، گویی اسطوره‌های جدیدی نیز می‌سازند و حتی به بعضی از شخصیت‌های تاریخی، شکل و کارکرد اسطوره‌ای می‌بخشند. روی‌هم‌رفته انواع اسطوره‌های موجود در شعر شاعران معاصر را می‌توان در موارد ذیل گنجانند:

الف) باززایی اسطوره‌های کهن بدون تغییر شکل و کارکرد آنها

در این مورد شاعر معاصر به دلیل شباهت‌های کلی با عصری که اسطوره مورد نظر در آن شکل گرفته است، نیازی به تغییر نمی‌بیند و عین اسطوره را در شعرش باززایی می‌کند. در حقیقت راز بقای این گونه اسطوره‌ها در عصر کنونی قدرت انطباق‌پذیری آنها با شرایط اجتماعی و سیاسی این عصر است (بهار، ۱۳۸۱: ۳۷۲-۳۷۳)؛ به عنوان مثال اسطوره آرش کمان‌گیر در شعر سیاوش کسرای که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ب) باززایی اسطوره‌های کهن با تغییر شکل و کارکرد آنها

اگر این شرایط تا حدودی با شرایط شکل‌گیری اساطیر تفاوت داشته باشد، انطباق و باززایی کامل امکان‌پذیر نبوده، شاعر دست به تغییر در شکل این اساطیر می‌زند تا آن

را با وضعیت کنونی انطباق دهد؛ زیرا «اسطوره در هر زمان، شکل و نقش و کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و در مرزهای جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شود و نقش تازه‌ای بپذیرد» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۱۳)؛ مانند شعر سیمرغ دکتر خانلری که به دلیل تأثر شاعر از اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی عصر، به‌ناچار اسطوره نیز رنگ و بوی اگزیستانسیالیستی به خود گرفته است (حسن‌پور آلاشتی و امن‌خانی، ۱۳۸۵: ۱).

ج) اسطوره‌سازی از شخصیت‌های تاریخی

اسطوره‌هایی که قدرت انطباق‌پذیری با شرایط و تفکرات جامعه جدید را ندارند، جای خود را به اسطوره‌های جدید می‌دهند. در این‌گونه اسطوره‌سازی غالباً شخصیت‌های تاریخی، گونه‌ای اساطیری به خود می‌گیرند و به صورت نمونه و الگوی عصر نوین در می‌آیند که بیشتر جنبه سیاسی دارند (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۷۳).

در میان شاعران معاصر افرادی، به فراخور قدرت ادبی و دست‌مایه‌های علمی و هنری خویش، با بهره‌گیری از اسطوره‌های کهن، با پرداختن تازه و متناسب با نیازهای اجتماعی، به باززایی و بازآفرینی هنرمندانه آنها پرداخته‌اند و یا با الهام گرفتن از مفاهیم اساطیری ریشه‌دار گذشته، به آفرینش اسطوره‌های جدید دست زده‌اند.

سیاوش کسرایی یکی از شاعرانی است که در کنار نیما، اخوان، شاملو، شفیعی کدکنی و ... با استفاده از اسطوره‌های کهن و همچنین اسطوره‌سازی از شخصیت‌های تاریخی، با توجه و با در نظر گرفتن نیازهای زمانه، به اشعارش غنای خاصی بخشیده و باعث ماندگاری آنها شده است. او همواره با ریشه‌های محکم با زندگی مردم و سرزمینش ارتباط داشته و از آنچه در اطرافش می‌گذرد توجه نشان داده است (کلیاشتورینا، ۱۳۸۰: ۷۵) و در دوره بی‌تعهدی و بی‌بندوباری شاعران به شعر صرفاً سیاسی وفادار مانده است (شمس لنگرودی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۱۴).

نگارندگان در این مقاله در نظر دارند با اشاره به برخی از اسطوره‌های به کار رفته از سوی سیاوش کسرایی، در دو مجموعه «آرش کمان‌گیر» و «خون سیاوش»، ضمن نشان دادن چگونگی باززایی و خلق اسطوره‌ها در شعر این شاعر، به بررسی زمینه‌ها و شرایطی بپردازند که سبب باززایی و خلق اسطوره‌ها در شعر او شده است.

تحلیل عناصر اسطوره‌ای

چنانکه در مقدمه آوردیم اسطوره‌های به کار رفته در شعر معاصر عموماً سه دسته‌اند که هر شاعری بنابر زمینه‌های عاطفی و معنایی شعر خویش آنها را به کار می‌گیرد. در اینجا این سه شکل کاربرد را در اشعار کسرایی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

(۱) بدون تغییر در شکل و کارکرد اسطوره (آرش کمان‌گیر)

سال‌های پس از ۱۳۲۰ با سقوط رضاشاه، دریچه‌ی امیدی بر روی روشن‌فکران ایران گشوده شد تا بلکه آنان بتوانند آزادی‌ای را که در عصر مشروطه با جان‌فشانی بسیار در آستانه‌ی دستیابی به آن بودند و با روی کار آمدن رضاشاه از دست رفته بود، دوباره به دست آورند. این سال‌ها که به دلیل نبود یک حکومت مرکزی مقتدر، احزاب و نویسندگان مجال بیان عقاید خود را یافته بودند، سال‌هایی بود که می‌شد بدون ترس، شروع به فعالیت کرد. در این دوره، نهضت‌های جدیدی شکل گرفت که داعیه‌دار آزادی بودند. نهضت مصدق و کاشانی بزرگ‌ترین این تلاش‌ها بود که به نظر می‌رسید به ثمر نشسته باشد. اما با شکست یکباره‌ی این نهضت، بر اثر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که بیگانگان عامل اصلی آن بودند، بار دیگر آب سردی بر آتش امید ایرانیان ریخته شد و ایرانیان سرخورده به درون خزیدند.

در این دوره، شاعران به جای بحث از مسائل سیاسی روز به سراغ مضامینی چون بی‌بندوباری، ولنگاری و ... می‌روند و تنها عده‌ی کمی همچنان کورسوی امیدی دارند. سیاوش کسرایی برجسته‌ترین این شاعران است، با شعر آرش کمان‌گیرش که اوج این اشعار است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۳)، شعری که به تعبیر برخی «معروف‌ترین و فراگیرترین شعر فارسی از زمان پیدایش شعر نو تا سال ۵۷ بوده است» (شمس لنگرودی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۹۳).

میان شرایطی که در دوره‌ی کهن این اسطوره در آن شکل گرفته، با شرایط ایران پس از کودتا تطابق بسیار زیادی وجود دارد تا آنجا که کسرایی کم‌ترین تغییری در شکل و کارکرد اسطوره نداده و آن را تنها به نظم می‌کشد. بنابراین باید به شرایطی که این دو اسطوره در آن پدیدار گشته‌اند نگاهی بیندازیم.

آرش کمان‌گیر در اساطیر کهن

داستان آرش اگرچه در در متن‌های پیش از اسلام نیز دیده می‌شود، اما شکل کامل آن در متن‌های پس از اسلام (فارسی و عربی) آمده است. این داستان‌ها با تفاوت‌هایی در جزئیات شبیه به هم هستند. خلاصه این داستان را می‌توان به شکل زیر بازگو کرد: ایرانیان در یکی از نبردهای خود با سپاه افراسیاب تورانی، در طبرستان (مازندران) به محاصره دشمن در می‌آیند و چون این محاصره طولانی و فرسایشی می‌شود، دو طرف می‌پذیرند که پرتاب تیری از سوی پهلوان ایرانی، مشخص‌کننده مرز ایران و توران باشد. ایرانیان که از فرجام کار ناامیدند و شکست را روبه‌روی خود می‌بینند، آرش را برای این کار خطیر بر می‌گزینند و با پرتاب تیر آرش، که مسافت طولانی‌ای را از طبرستان تا کناره‌های رود جیحون در ماوراءالنهر می‌پیماید، افراسیاب و سپاه او مجبور به ترک ایران می‌شوند.^۱

آرش کمان‌گیر در دوره معاصر

اما شرایطی که باززایی این اسطوره را در شعر کسرایی سبب گردیده است می‌توان در دو عامل زیر دانست:

الف) همان‌گونه که گفته شد کسرایی برخلاف اخوان و ... از شاعران امیدوار به آینده ایران است، ایرانی که نامیدی و یأس سرتاسر آن را فراگرفته و کمتر کسی به آینده آن امید دارد. آرش در دوره باستان زمانی ظاهر می‌شود که یأس و ناامیدی بر جامعه ایران حکم فرماست و تمامی پهلوانان ایران از مبارزه با افراسیاب در مانده شده‌اند و در محاصره سپاه او هستند. ظهور آرش که قرار است تیر را پرتاب کند باعث امیدواری و شور و هیجان در میان ایرانیان می‌شود. کسرایی نیز با در نظر گرفتن عنصر روحیه و امیدبخشی آرش کمان‌گیر در میان ایرانیان، این اسطوره را زمینه کار خود قرار داده و منظومه آرش کمان‌گیر را بر اساس آن سروده است. و چنانکه دکتر خانلری در این باره می‌نویسد: «برخلاف اکثر آثار نویسندگان و شاعران که از مرگ و ناامیدی حکایت می‌کنند، در این مجموعه امیدواری و شور و عشق و تکاپوی زندگی حکم فرماست» (همان: ۵۰۸).

ب) بدون تردید یکی از اهداف کسرایی از باززایی این اسطوره، انتقاد از وضعیت جامعه و ناامیدی حاکم بر آن است که حتی خود را بر روشن‌فکران و شاعران نیز

تحمیل کرده است. اما شاعر از باززایی این اسطوره هدف دیگری نیز دارد که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است.

اغلب منتقدان این شعر را، شعر امیدواری و روحیه‌بخشی به ملتی می‌دانند که پس از فروپاشی نهضت ملی، به ناامیدی و یأس دچار شده‌اند؛ اما آرش کمان‌گیر علاوه بر دارا بودن خصلت امیدواری و روحیه‌بخشی با خود نوعی اعتراض به دخالت و نفوذ بیش از حد بیگانگان و تسلط آنها بر اوضاع کشور را نیز دارد. برطبق متون کهن، در دوره باستان آرش کمان‌گیر زمانی وارد عرصه کارزار می‌شود که تورانیان از مرزهای ایران گذشته، خاک ایران را به تصرف خود در آورده‌اند و آرش با پرتاب تیر - که جان خود را چاشنی آن می‌کند - آنها را به مرزهای خود باز می‌گرداند و بر سیطره آنان بر امور مملکت پایان می‌دهد.

در دوره معاصر نیز کسرابی با توجه به مقتضیات زمان دست به باززایی این اسطوره می‌زند. شاعر زمانی اسطوره آرش کمان‌گیر را به کار می‌گیرد، که گرچه نیروهای متفقین به اصطلاح از کشور خارج شده‌اند، اما نفوذ و تسلط آنها بر دولت ایران کاملاً مشهود است. آنها آشکارا به سیاست‌های کشور جهت می‌دهند؛ چنانکه یکی از دلایل اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست نهضت ملی، برنامه‌ها و نیرنگ‌های دولت‌های آمریکا و انگلیس بود.^۲ در این دوره آمریکا به شکل فزاینده‌ای گوی رقابت را از رقبای دیگر خود ربوده بود و بیشترین نفوذ را بر دولت ایران داشت. در حقیقت «دوره از ۱۳۳۲ (که کودتای سازمان داده شده از سوی سیا، دولت به صورت دمکراتیک برگزیده شده محمد مصدق را سرنگون کرد و محمدرضا پهلوی را بر مسند قدرت بازگرداند) تا سال ۱۳۴۲ دوره تحکیم فزاینده دولت پهلوی و تسلط ایالات متحده بر ایران محسوب می‌شود» (وحدت، ۱۳۸۲: ۲-۶۱). این تسلط تا جایی بود که حتی نخست‌وزیر ایران با پیشنهاد، و یا بهتر بگوییم، با دستور دولت آمریکا منصوب می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۸۶).

این وضعیت جامعه، شاعر را به یاد روزگاران گذشته می‌اندازد و مقایسه این دو برهه مشابه، شاعر را به سرودن این شعر وا می‌دارد؛ زیرا جامعه ایران یک بار دیگر در تسلط بیگانگان است. کسرابی با توجه به این شرایط می‌سراید (با توجه به محدود بودن صفحات مقاله، از مجموع اشعار منتخب، فقط بخش‌های اصلی‌تر آورده می‌شود):

فصل‌ها فصل زمستان شد،
 صحنه گلگشت‌ها گم شد، نشسن در شبستان،
 در شبستان‌های خاموشی،
 می‌تراوید از گل اندیشه‌ها عطر فراموشی.
 ترس بود و بال‌های مرگ؛
 کس نمی‌جنبید، چون بر شاخه برگ از برگ.
 سنگر آزادگان خاموش؛
 خیمه‌گاه دشمنان پر جوش.

مرزهای ملک،
 همچو سرحدات دامن‌گستر اندیشه، بی‌سامان.
 برج‌های شهر،

همچو باورهای دل، بشکسته و ویران.
 دشمنان بگذشته از سرحد و از باور...
 هیچ سینه کینه‌ای در بر نمی‌اندوخت.
 هیچ دل مهربی نمی‌ورزید.
 هیچ کس دستی به سوی کس نمی‌آورد.
 هیچ کس در روی دیگر کس نمی‌خندید.

باغ‌های آرزو بی‌برگ؛
 آسمان اشک‌ها پر بار.

گرم‌روآزادگان در بند؛
 روسپی‌نامردمان در کار ...

چنین به نظر می‌رسد که سیاوش کسرایی با سرودن مجموعه آرش‌کمان‌گیر، در آرزوی آرش‌ی است که بتواند مایهٔ اتکا و تکیه‌گاه مردم سرزمین او باشد و مردم با تکیه و امید به او از نومیدی و یاسی که گرفتار آن شده بودند، رها شوند و به انتقاد از وضع موجود بپردازند؛ تا بدین وسیله به تسلط و نفوذ نیروهای بیگانه بر امور مملکت پایان داده شود. ناگفته پیداست که این آرش نیز باید مثل آرش کمان‌گیر دورهٔ باستان، جان خود را فدا کند تا مردم و سرزمینش را نجات دهد. چنان‌که راوی از زبان خود آرش می‌گوید:

در این میدان،
درین پیکار هستی سوز بی سامان،
پری از جان نباید تا فرو ننشیند از پرواز.
و این گونه نیز می شود:

شامگاهان،
راه جویانی که می جستند آرش را به روی قله ها، پی گیر،
بازگردیدند،
بی نشان از پیکر آرش،
با کمان و ترکشی بی تیر.
آری، آری، جان خود در تیر کرد آرش.
کار صدها صدهزاران تیغه شمشیر کرد آرش (همان: ۸۳).

۲) با تغییر در شکل و کارکرد اسطوره (اندوه سیمرغ)

اسطوره دیگری که در اشعار سیاوش کسرایی باززایی شده است، اسطوره سیمرغ در شعر «اندوه سیمرغ» در مجموعه «خون سیاوش» است. طبق اساطیر و آثار کهن، سیمرغ پرنده ای است که به کمک کسانی می رود که یکی از پره های خود را به آنها داده باشد؛ فقط کافی است تا پر او را بر آتش بسوزانند تا سیمرغ یاریگر آنها شود. همان گونه که در داستان رستم و اسفندیار، زمانی که زال پر سیمرغ را در آتش می سوزاند، این پرنده حاضر شده، زخم های رستم را درمان می کند^۳. اما این پرنده در شعر سیاوش کسرایی، تا اندازه ای، با آن سیمرغ گذشته متفاوت است و شکوه خود را از دست داده و اکنون مرغی بال و پر ریخته است. اگرچه در ابتدا دارای پر و بال بوده و به کمک پهلوانان و دلیران می شتافته است، ولی اینک قدرت نجات بخشی خود را از دست داده و هیچ پر و بالی ندارد و مانند «چناری پیر»، «مشوش و غم انگیز» مانده است. اینک بخشی از این سروده:

نهاده آشیانه بر سر کوه	منم سیمرغ پنهان از نظرها
دل بیتاب من در چنگ تشویش	نگاه خسته ام بر رهگذرها
به زیر شاهبال سایه گستر	چه رستم ها که آوردم به میدان
چه بی سامان به هر کوهی پریدم	که امید بزرگم یافت پایان

روان کردم به هر رزمی دلیری
 به هر دستی، طلسم دستگیری
 دژ آزادگی را پاس دارند
 مرا با آتش پرها بخوانند
 به سوی آسمان‌ها می‌کشد سر
 منم مرغی که دیگر نیستم پر
 فشانده برگ‌ها در باد پاییز
 مشوش مانده در شام غم انگیز
 (کسرایی، ۱۳۷۸: ۱۰۵)

پی آبادی ویرانه عشق
 پری کندم ز بال خویش و دادم
 که تا رویینه‌تن پروردگانم
 و گر در بند دیو و دد بماندند
 کنون در چشم من امواج آتش
 پر هر شعله فریاد است و افسوس
 چنار پیر را مانندم اکنون
 فشرده ریشه در خاکستر خاک

در این شعر کسرایی، ما با سیمرغی مواجه می‌شویم که اگرچه در گذشته نجات‌بخش بوده، اکنون توان خود را از دست داده و پرنده‌ای است که به قول عامیانه، بال و پرش ریخته است و به پرنده‌ای منفعل و غمناک تبدیل شده است که دیگر یارای هیچ کاری را ندارد.^۴

ممکن است پرسشی در اینجا پیش آید که چرا سیاوش کسرایی، سراینده مجموعه «آرش کمان‌گیر» که سراسر امید و شوق به زندگی است، در همان سال، در مجموعه «خون سیاوش» در برخی از اشعارش مایوس به نظر می‌رسد^۵ چنان‌که در شعر «اندوه سیمرغ»، این پرنده نجات‌بخش را به‌گونه‌ای وصف می‌کند که دیگر یارای حرکت و حتی نجات خود را هم ندارد؟

این پارادوکس را می‌توان با توجه به اشعار کسرایی به چند شکل توجیه نمود: الف) او می‌خواسته است با کم‌رنگ کردن و تضعیف عناصر متافیزیکی، انسان را وارد صحنه نماید؛ چراکه در این عصر، انسان مسؤول سرنوشت خود است و اوست که آینده و سرنوشت خود را می‌سازد. این نگرش به انسان با شروع رنسانس در اروپا شکل گرفت. بزرگانی چون گالیله، دکارت، و ... بر نقش و توانایی انسان در کشف قوانین حاکم بر طبیعت تأکید می‌کردند. در همین عصر امانوئل کانت فلسفه‌ای را پایه‌ریزی کرد که انسان را کانون تمام چیزها قرار می‌داد. به عقیده او ذهن انسان نه تنها قوانین نهفته در دل طبیعت را کشف می‌کرد، بلکه قوانین را تحمیل نیز می‌کرد (کیوپیت،

۱۳۸۰: ۱۶۵). یکی از پیامدهای این نوع نگرش، خارج نمودن مرکزیت عالم از اختیار خداوند و انتقال آن به انسان است.

البته این اندیشه، آن گونه که در غرب شکل گرفت، در کشورهای ایران پدیدار نشد. با انقلاب مشروطه و آشنایی ایرانیان با غرب، اندیشه‌های آنان نیز به شکلی بسیار سطحی‌تر وارد کشور شد، که ورود هر چند ناچیز این اندیشه‌ها در نگرش برخی از روشن‌فکران ایرانی تغییرات جدی پدید آورد. این توجه به نقش انسان و در مرکز قرار گرفتن او در اشعار شاعران معاصر به‌وفور دیده می‌شود؛ چنان‌که به عقیدهٔ نیما، پدر شعر نو فارسی، «دگرگون کردن لحظه به لحظهٔ موقعیت انسان به دست و ارادهٔ اوست ... انسان اسطورهٔ اصلی تاریخ است و همه چیز از او ساخته است» (مختاری، ۱۳۷۲: ۲۲۹).

این توجه به اندیشه‌های سوسیالیستی کسرای نیز همخوانی دارد؛ زیرا که او صریح‌ترین شاعر حزب تودهٔ ایران بوده است (شمس لنگرودی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۰۴) و افراد این حزب که غالباً تفکرات سوسیالیستی داشته‌اند، برای حضور انسان و تلاش و فعالیت او، اهمیت ویژه‌ای قائل بوده‌اند؛ آنها «تحت تعلیمات تخطی‌ناپذیر حزب، شعر را عبارت از مقالات موزون و مقفایی می‌دانستند که فلسفهٔ وجودیش به حرکت در آوردن مردم، برای تحقق جامعهٔ سوسیالیستی است (همان: ۱۹).

ب) شاعر دچار دوگانگی است؛ از یک سو او نیز چون بسیاری از ایرانیان به دلیل شکست نهضت ملی، دچار سرخوردگی شده است و از سوی دیگر نمی‌خواهد امید خود را از دست بدهد. در واقع او در برزخی گرفتار آمده است که نه کاملاً امیدوار است و نه کاملاً ناامید. برای روشن‌تر شدن مسأله (دوگانگی ذهن شاعر) می‌توان به شعر آرش کمان‌گیر او نظر کرد. این شعر اگرچه به خاطر اسطورهٔ موجود در دل آن شعری امیدوارکننده است، اما زبانش زبانی است رمانتیک و غیرحماسی، تا آنجا که چنین زبانی را برای این اثر ضعف دانسته‌اند.^۷ زبان و درون‌مایهٔ شعر آرش کمان‌گیر نشان می‌دهد که او از یک طرف به آیندهٔ ایران دل بسته است (به خاطر به کارگیری اسطورهٔ آرش کمان‌گیر) و از سوی دیگر سرخورده از تلاش‌های پیشین است^۸ (به خاطر زبان رمانتیک و غیرحماسی شعر). چنین به نظر می‌رسد که با چنین تأویلی پارادوکس موجود در شعر کسرای فهم می‌گردد؛ البته به مانند کسانی چون کلیاشتورینا می‌توان

چنین پنداشت که در این مجموعه شاعر با روحیه‌ای از اندوه و امید، بیش از هر چیز غم سرنوشت وطن و قهرمانان راه آزادی را دارد، اندیشه‌های غم‌انگیز و به یاد آوردن امیدهای بر باد رفته گذشته در بسیاری از اشعار مجموعه «خون سیاوش» نفوذ می‌کند (کلیاشورینا، ۱۳۸۰: ۷-۷۶) و «سیمرغ، سمبلی از تراژدی است برای شاعر، که همه توان خودش را (بال و پرش را)، در راه کمک به خلق فدا می‌کند» (همان: ۷۹). باید گفت این تفسیر اگرچه پارادوکس را از بین نمی‌برد، اما خارج از حقیقتی نیز نیست، زیرا همان‌گونه که نشان دادیم در شخصیت کسرایی نوعی تناقض دیده می‌شود و از شاعری با چنان روحیه‌ای می‌توان انتظار داشت که گاه از امید دم بزند (شعر آرش کمان‌گیر) و گاه نیز فریاد ناامیدی سر دهد (شعر اندوه سیمرغ).

۳) اسطوره‌سازی از شخصیت‌های تاریخی

سیاوش کسرایی علاوه بر استفاده از اساطیر کهن، به اسطوره‌سازی نیز دست یازیده است. او همانند شاملو، شفیع، و... به اسطوره‌سازی از شخصیت‌های تاریخی پرداخته است^۱. درواقع اینان فقط به تقلید از اساطیر کهن دست نزده‌اند، بلکه از برخی از آنها الهام گرفته و اسطوره‌های نو خلق کرده‌اند (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۲: ۳۴). نمونه بسیار عالی این اسطوره‌سازی را می‌توان در شعر «جهان پهلوان» کسرایی دید. در این شعر او نشان می‌دهد که برخی از اساطیر کهن با تمام جایگاه خود در اسطوره‌های گذشته، در این دوران توان باززایی کامل را ندارند و باززایی این اسطوره‌ها در دوره جدید با نوعی دگردیسی در شکل این اسطوره‌ها همراه است. اینک بخشی از شعر «جهان پهلوان»:

... هلا رستم از راه باز آمدی	شکوفای جوان سرفراز آمدی
طلوع تو را خلق آیین گرفت	ز مهر تو این شهر آذین گرفت
که خورشید در شب درخشیده‌ای	دل گرم بر سنگ بخشیده‌ای
نبودی تو و هیچ امیدى نبود	شبان سیه را سپیدی نبود
نه سوسوی اختر نه چشم چراغ	نه از چشمه آفتابی سراغ
فرو برده سر در گریبان همه	به گل سایه شمع پیچان همه
به یاد تو بس عشق می‌باختند	همه قصه درد می‌ساختند
«که رستم به افسون ز شهنامه رفت	نماند آتشی دود بر خامه رفت»

... «سمند بسی گُرد از راه ماند
 «بسی خون به تشت طلا رنگ بست
 «سیاووش‌ها کشت افراسیاب
 «دریغا ز رستم که در جوش نیست
 بسی بیژن مهر در چاه ماند
 بسی شیشه عمر بر سنگ خورد
 ولیکن تکانی نخورد آب از آب
 مگر یاد خون سیاووش نیست
 (کسرایی، ۱۳۸۳: ۱۶۲-۱۶۳)

چنان‌که می‌بینیم کسرایی در این شعر، ابتدا تختی را به رستم تشبیه می‌کند که با آمدن او مردم شاد شده، شهر را آذین می‌بندند. ولی در ادامه تختی تبدیل به قهرمان اصلی می‌شود و بر رستم، پهلوان افسانه‌ای و حامی ایران و ایرانیان، پیشی می‌گیرد؛ زیرا رستم توصیف‌شده در شعر کسرایی کارکرد خود را از دست داده است. در این شعر بیژن که در شاهنامه به یاری رستم از چاه بیرون آورده می‌شود، در چاه باقی می‌ماند و رستم نمی‌تواند به او کمکی بکند. همچنین در شاهنامه هنگامی که سیاوش به دست افراسیاب کشته می‌شود، رستم سرزمین توران را با خاک یکسان می‌کند، ولی در این شعر با کشته شدن سیاوش، «آب از آب» تکان نمی‌خورد. در حقیقت کسرایی با دگرگونی اسطوره رستم نشان می‌دهد که جامعه جدید به اسطوره خاص خود نیاز دارد و رستم که قهرمان اسطوره‌ای گذشته ایران است، دیگر نمی‌تواند در این دوره سودمند باشد.^{۱۰} شاعر بر همین اساس و با الهام از اسطوره رستم، دست به اسطوره‌سازی می‌زند و تختی را که یک شخصیت تاریخی معاصر شاعر است، به عنوان اسطوره‌ای توصیف می‌کند که «پیک پرشور آینده» است و باید «دل‌های پریشیده را به هم بند کند».

تو آن شبرو ره گشاینده‌ای
 بر این دشتِ تَف کرده از آرزو
 ... کلاف نواهای از هم جدا
 تو این رشته مهر پیوند کن
 که در هفت‌خوان دیو بسیار هست
 به پیکار دیوان نیاز آیدت
 یکی پیک پرشور آینده‌ای
 تویی چشمه چشم پر جستجو
 پی آفرین تو شد یک‌صدا
 پریشیده دل‌ها به هم بند کن
 شگفتی دد آدمی سار هست
 چنان رشته‌ای چاره‌ساز آیدت
 (کسرایی، ۱۳۸۳: ۱۶۴-۱۶۵)

کسرایی در این شعر امیدوار است که تختی، جهان‌پهلوان ایران، بتواند کشور را از آن یأس و تاریکی‌ای که آن را فراگرفته است و باعث شده است که هیچ «سوسوی

اخری» و «چشم و چراغی» در آن نباشد، نجات دهد و مردمی را که بی‌هیچ امید و «سر در گریبان» بوده‌اند، همانند رستم، گرد هم بیاورد و به هم «بند کند» تا بتوانند با هم به «پیکار دیوان» (که همانا بیگانگان و رژیم حاکم است که باعث خفقان در جامعه شده‌اند)^۱ بروند. درحقیقت از قهرمان خود انتظار دارد که باعث اتحاد مردم شود.

نتیجه

پیوند میان اسطوره و ادبیات به روزگاران بسیار دور بازمی‌گردد. این ارتباط امروزه نیز دیده می‌شود چنان‌که بسیاری از شاعران، با در نظر گرفتن شرایط زمانه خود دست به اسطوره‌پردازی زده، بدین وسیله بر غنای شعر خود افزوده‌اند و باعث ماندگاری آن شده‌اند. اما نکته قابل توجه این است که شاعران این اسطوره‌ها را به دلیل عدم تطابق کامل زمینه‌های شکل‌گیری آنها با عصر حاضر، گاهی دگرگون می‌نمایند و گاه نیز با الهام از اساطیر کهن، دست به اسطوره‌سازی می‌زنند؛ نیما، شاملو، اخوان، شفیعی کدکنی و ... از این شاعران‌اند.

سیاوش کسرایی نیز شاعری است که اسطوره‌ها در شعر او جایگاه ویژه‌ای دارند و برخی از چهره‌های اساطیری و داستان‌های اسطوره‌ای در شعر او دیده می‌شوند. روی‌هم‌رفته اسطوره‌ها در شعر او به اشکال زیر به کار گرفته شده‌اند:

الف) باززایی اسطوره‌های کهن بدون تغییر در شکل و کارکرد

ب) باززایی این اسطوره‌ها با تغییر در شکل و کارکرد آنها

ج) اسطوره‌سازی از شخصیت‌های تاریخی

نکته مهم این است که باززایی اسطوره‌ها و اسطوره‌سازی در اشعار کسرایی، ارتباط عینی با تفکر و نگرش اجتماعی شاعر دارد؛ چراکه هدف از باززایی و ساختن اسطوره در اشعار او، توجه به اجتماع، اتحاد توده مردم و به حرکت در آوردن آنان است که ارتباط تنگاتنگی با جهان‌بینی شاعر دارد.

پی‌نوشت

۱. این داستان در بسیاری از متون گذشته آمده است، از جمله: تاریخ بلعمی، بخش «[اندر] ملک منوچهر و پادشاهی او»، صفحات ۳۴۰ تا ۳۵۰؛ آثارالباقیه، بخش «جشن»

نیلوفر در خرداد ماه و عید تیرگان»، صفحات ۳۳۴ و ۳۳۵. (بررسی دست‌نویس م. او ۲۹) داستان گرشاسب، تهمورث و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر، صفحات ۳۶۰ تا ۳۷۰. اما در میان متن‌های ایرانی کهن‌ترین متنی که به داستان آرش اشاره دارد، اوستاست در بند ۶ و ۷ و ۳۸ تیریش (دوستخواه، ۱۳۸۲: ۳۳۱-۳۳۸). البته زنده‌یاد مهرداد بهار این داستان را دارای اصل و منشأ بسیار کهن می‌داند و ریشه‌های آن را در ریگ ودا و ادبیات برهمنان جستجو می‌کند. او ویشنو، ایزد ریگ‌ودایی، را با آرش می‌سنجد و همانندی‌های آنها را بر می‌شمرد و بر این باور است که روایات مربوط به ویشنو، در بخش شرقی نجد ایران بر اوستا تأثیر گذاشته و آرش از صورت خدایی به صورت انسانی در آمده است (بهار، ۱۳۷۶: ۸۹). برای توضیحات کامل‌تر این داستان و شخصیت آرش کمان‌گیر رجوع شود به: دانشنامه ایران و اسلام، صفحات ۷۷ تا ۸۰.

۲. فروپاشی نهضت ملی به رهبری محمد مصدق، دلایل زیادی داشت، ولی یکی از دلایل اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فروپاشی این دولت، دخالت‌ها و نیرنگ‌های دو دولت آمریکا و انگلیس بود. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به دو مقاله: «انگلستان و سرنگونی دولت مصدق»، نوشته ویلیام راجر لوپس، صفحات ۱۴۵ تا ۱۷۹. «کودتای سال ۱۳۳۲ علیه مصدق» نوشته مارک گازیوروسکی، صفحات ۲۴۷ تا ۲۷۷.

۳. رجوع شود به شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۶، داستان رستم و اسفندیار، ابیات ۱۲۳۷ تا ۱۳۲۰.

۴. این دگردیسی در اسطوره سیمرغ در شعر برخی دیگر از شاعران معاصر نیز به چشم می‌خورد. مثلاً در شعر خانلری همان‌گونه که گفتیم، آشنایی شاعر با اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی، سبب شده است که روح این اندیشه در فضای شعر حاکم شود و سیمرغ به پرنده‌ای منفعل تبدیل گردد که به آفرینش و سرنوشت مرغان دیگر، بی‌توجه است (حسن پور آلاشتی و امن‌خانی، ۱۳۸۵: ۵). همچنین در شعر شفیع کدکنی در پیکره این پرنده دگردیسی رخ داده است، چنان‌که شاعر در بخشی از این شعر می‌سراید:

... روزگاری شد و آن‌گونه که شاعر می‌گفت

«مهرگان آمد و سیمرغ بجنبید از جای»

حاليا پُر شده هر سو ز حضور سیمرغ

زندگی بر همه مرغان تنگ آمده است

نیز بر مردم شهر

و پَر و پیکر سیمرغ شده لحظه‌فزای.

همه می‌گویند: «آن روز چه روزی باشد
که دگر باره سوی قاف برآید سیمرغ،
قحطی آورده و بی‌برگی و تنگی به سرای» ...
(شفیعی کدکنی: ۱۵۷)

در این قسمت شعر ما با دگردیسی در اسطوره سیمرغ روبه‌رو می‌شویم چراکه پَر و پیکر سیمرغ، چنان سنگینی بر زندگی مرغان و مردمان فروافکنده که حتی لحظه‌های آنها را نیز پر نموده است و جالب‌تر آنکه پرندگان، وجود این مرغ افسانه‌ای را که در نظر برخی چون هما خجسته و میمون بود (محبوب، ۱۳۸۳: ۲۴۳)، باعث قحطی و بی‌برگی دانسته‌اند.

۵. تاریخ سرودن شعر «آرش کمان‌گیر» و «اندوه سیمرغ»، هر دو، در کتاب «از خون سیاوش: منتخب سیزده دفتر شعر» کسرایی، ۱۳۳۷ است. درحالی‌که تاریخ نشر «آرش کمان‌گیر» بنا بر تاریخ تحلیلی شعر نو، ۱۳۳۸، و «خون سیاوش»، که شعر «اندوه سیمرغ» در آن است، ۱۳۴۱ می‌باشد. اساس کار ما در این مقاله بر تاریخ سرودن این اشعار است.

۶. این دوگانگی و تردید در مجموعه‌های دیگر کسرایی نیز دیده می‌شود. مثلاً در مجموعه «به سرخی آتش به طعم دود»، شاعر در شعری به همین نام می‌سراید:

ای واژه خجسته آزادی!

با این همه خطا

با این همه شکست که ما راست

آیا به عمر من تولد خواهی یافت؟ (کسرایی، ۱۳۷۸: ۳۱۱-۳۱۲)

که این تردید تا پایان این شعر ادامه می‌یابد.

۷. اخوان ثالث در گفتگویی درباره زبان کسرایی در مجموعه آرش کمان‌گیر می‌گوید: «این اثر آنچنان زبان حماسی ندارد و جز اول و آخر آن که خوب است و انصافاً بسیار زیبا، در بقیه آن زبان حماسی به کار برده نشده است. زبان حماسی باید استحکام، درشتنکی و اعتلا داشته باشد و هر کلمه‌ای با تمام معنا بجا بنشیند و ما قادر به تعویض و قرار دادن چیز دیگری به جای آن نباشیم. اما در شعر کسرایی این‌طور نیست (اخوان، ۱۳۷۱: ۵۳). رضا براهنی در این باره می‌نویسد: «تردید نیست که قصه حماسی است، ولی ارائه قصه توسط کسرایی دارای ویژگی‌های حماسی نیست. نوشتن حماسه زبان و

بیان حماسی می‌خواهد و نوعی نیرو و کشش حماسی که همه چیز را با قدرت به یکدیگر پیوند دهد. برای نوشتن حماسه، نفسی حماسی لازم است، حماسی بودن قصه کافی نیست (براهنی، ۱۳۴۷: ۴۵۹).

۸. امیدواری کسرایی، خصوصاً در مجموعه آرش کمان‌گیر، برای برخی از منتقدان سؤال ایجاد کرده است. به عنوان مثال براهنی می‌نویسد: «کسرایی بر بسیاری از اشعار کوتاهش و نیز در «آرش کمان‌گیر»، همیشه امیدوار است به سپیده‌دم، روز و روشنایی، بی‌آنکه ماهیت شب و تاریکی و گذشته و حال را روشن نماید ... آینده‌ای که کسرایی از آن صحبت می‌کند، آینده موهومی است و از آنجا که او نمی‌تواند شب حاضر را درک کند، چگونه می‌تواند پیش‌گوی آینده نیامده و موهوم باشد؟ (همان: ۴۶۴).

۹. دکتر اسماعیل‌پور درباره اسطوره‌سازی شاملو در مجموعه هوای تازه می‌نویسد: «[شاملو] شخصیت آبابی آمان جان را در شعر «از زخم قلب» که یک شهید ترکمنی است، به چهره‌ای بی‌بدیل و اسطوره‌ای تبدیل می‌کند و در عین حال مضمون اجتماعی شعر را حفظ می‌کند» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۲: ****).

درباره اسطوره‌سازی شفيعی نیز دکتر محمود فتوحی می‌نویسد: «شفيعی، حلاج، عین‌القضات همدانی، آواره یمگان (ناصر خسرو) و فضل‌الله حروفی را از واقعیت‌های تاریخی خارج، و در فضای اساطیری تازه‌ای به جریان می‌اندازد و آنها را به اسطوره‌های آگاهی و مقاومت بدل می‌کند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۹۴).

۱۰. مریم خلیلی جهان تیغ می‌نویسد: «در شعر معاصر، آنچه پیرامون شخصیت رستم جلب نظر می‌کند، نوعی نقیضه‌پردازی و پارودی است» (خلیلی، ۱۳۸۲: ۷۳). وی در ادامه برای نشان دان این امر، دو شعر «رستم‌نامه» از ملک الشعرای بهار و «حماسه مگس‌کش» از اسماعیل خوبی را می‌آورد که نشانگر این دگردیسی در اسطوره رستم است.

۱۱. رجوع شود به: تارخ تحلیلی شعر نو، ج ۲: ص ۱۳.

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۵)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، تهران: نشر مرکز.

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۱)، «سطرهای آخرین» (گفتگو با اخوان ثالث)، کیان، سال دوم، شماره ۸، صص ۴۹-۵۷.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷)، *اسطوره؛ بیان نمادین*، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).

- _____ (۱۳۸۲)، «تحول اسطوره‌های ایرانی»، گستره اسطوره، گفتگوهای محمدرضا ارشاد، تهران: هرمس؛ مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- _____ (۱۳۸۲)، زیر آسمانه‌های نور، تهران: نشر افکار.
- الیاده، میرچا (۱۳۶۲)، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- براهنی، رضا (۱۳۴۷)، طلا در مس، تهران: انتشارات کتاب زمان.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: انتشارات فکر روز.
- _____ (۱۳۸۱)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات آگاه.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۵۳)، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، جلد اول، تهران: کتابفروشی زوار.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانان‌سرشت، تهران: امیرکبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۶)، دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر، جلد اول، تهران: چاپخانه زیبا.
- حسین پورچافی، علی (۱۳۸۴)، جریان‌های شعری معاصر از کودتای (۱۳۳۲) تا انقلاب (۱۳۵۷)، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حسن‌پورآلشتی، حسین و عیسی امن‌خانی (۱۳۸۵)، «بازتاب اندیشه وجودی در اسطوره سیمرغ در شعری از خانلری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱۵۴، سال ۳۹، صص ۱-۱۲.
- خلیلی جهان‌تیغ، مریم (۱۳۸۲)، «اسطوره و شعر معاصر»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱۴۰، سال ۳۶، صص ۶۸-۸۴.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۲)، اوستا کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، جلد دوم، تهران: توس.
- راجر لوئیس، ویلیام، (۱۳۸۴)، انگلستان و سرنگونی دولت مصدق، مصدق و کودتا، به اهتمام مارک گازبوروسکی و مالکوم برن، مترجم علی مرشدی زاد، تهران: انتشارات قصیده‌سرا.
- روتون، ک.ک. (۱۳۷۸)، اسطوره، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: نشر مرکز.
- روزبه، محمدرضا (۱۳۴۳)، ادبیات معاصر ایران (شعر)؛ درس‌نامه دانشگاهی، تهران: روزگار.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸)، سایه‌های شکار شده، تهران: نشر قطره.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸)، هزاره دوم آهوی کوهی، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، تهران: سخن.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، شاهنامه فردوسی، براساس چاپ مسکوه، به کوشش سعید حمیدیان، جلد ششم، تهران: نشر قطره.

کسرای، سیاوش (۱۳۷۴)، از خون سیاوش: منتخب سیزده دفتر شعر، تهران: سخن.
کلیاشتورینا، وراب (۱۳۸۰)، شعر نو در ایران، ترجمه همایون تاج طباطبایی، مؤسسه انتشارات نگاه.

کیویت، دان (۱۳۸۰)، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات طرح نو.
محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۳)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، جلد اول و دوم، تهران: نشر چشمه.

مختاری، محمد (۱۳۷۲)، انسان در شعر معاصر، تهران: انتشارات توس.
مزدپور، کتایون (۱۳۷۸)، بررسی دستنویس م. او ۲۹ داستان گرشاسب، تهمورث و جمشید، گلشاه و متن های دیگر، تهران: نشر آگه.

لنگرودی، شمس (۱۳۸۴)، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد دوم، تهران: نشر مرکز.
وحدت، فرزین (۱۳۸۲)، رویارویی فکری ایران با مدرنیت، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.